

# Analysis of the novel "Albahthe Ani Al shams" based on Landowski's Square of Semantic Systems

Hossein Elyasi mofrad

Assistant Professor of Arabic Language and Literature. Lorestan. Khorramabad. Iran<sup>1</sup>

## Abstract

Ezzedine Jellaouji, the contemporary Author of Algeria, reflects the reality of the Palestinian land and the battle of his people to liberate the homeland and attempt to recover the identity. In his view, the meaning of the narrative is formed through actions such as persuasion, induction, encouragement, adaptation, and accident, and with the focus of action, various semantic layers arise. The purpose of research is to analyze the semantic systems in the novel based on the Landowski pattern. Performing this research paid importance because it can help how to discover the semantic systems of the text and analyze them in different texts. The findings of the research show that the narrative begins with a stressful atmosphere and the introduction of "subdivision" as a static character, and then the "strange" character enters the scene with the aim of persuading the subdivision to stand against Rabib. The stranger, by going through the difficult stages of persuading, ultimately succeeds in forcing the subjugation; The action that leads to the driving of Rabib and break the fence that is built by Rabib and his supporters. At the end, with the realization of the integration of action, the subdivision becomes an active person with a positive orientation, and with the onset of action by him, Palestine as the validity of the narrative will be liberated. The scheduled semantic system overall overcomes other semantic systems in the novel, leading to the movement of the story, creating new events, and changing the biological status of the storytellers.

**Keywords:** Semantic Sign, Semantic Systems, Eric Landowski, Ezzeddin Jalaouji, The Novel Albahthe Ani Al shams.

---

<sup>1</sup> -Responsible author: elyasi.h@lu.ac.ir

## تحلیل اثر داستانی *البحث عن الشمس* بر اساس مربع نظام‌های معنایی لاندوفسکی

حسین الیاسی مفرد (استادیار زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه لرستان، ایران)<sup>2</sup>

### چکیده

داستان *البحث عن الشمس* نوشته عزالدین جلاوجی، نویسنده معاصر الجزایری، بازتاب‌دهنده واقعیت سرزمین فلسطین و نبرد مردم آن برای آزادسازی میهنشان و تلاش برای بازیابی هویت ازدست‌رفته است. در این اثر، الگوی لاندوفسکی، از نظریه‌پردازان حوزه نشانه‌معناشناسی، مبنای تحلیل قرار گرفته است. او بر این باور است که معنا در روایت از خلال کنش‌هایی همچون مجاب‌سازی، القا، تشویق، تطبیق و تصادف شکل می‌گیرد و با محوریت یافتن کنش، لایه‌های گوناگون معنایی پدید می‌آید. هدف از انجام پژوهش، تحلیل نظام‌های معنایی موجود در متن رمان بر اساس الگوی لاندوفسکی است. انجام این تحقیق از آن جهت اهمیت و ضرورت داد که می‌تواند درباره نحوه کشف نظام‌های معنایی متن و تحلیل آنها در متون مختلف کمک کند. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که روایت با فضایی تنش‌آلود و معرفی «مقهور» به عنوان شخصیت ایستا آغاز شده و در ادامه، شخصیت «غریب» با هدف متقاعد ساختن مقهور برای ایستادگی در برابر ریب وارد صحنه می‌شود. غریب با گذر از مراحل دشوار مجاب‌سازی، سرانجام موفق می‌شود مقهور را به کنش وادارد؛ کنشی که منجر به بیرون راندن ریب و شکستن حصار می‌شود که به دست ریب و حامیان‌ش بنا شده است. در پایان، با تحقق هم‌آیی و شکل‌گیری توانش کنشی، مقهور به شخصیتی فعال با جهت‌گیری مثبت تبدیل می‌شود و با آغاز کنش از سوی او، فلسطین به‌عنوان ایژه ارزشی روایت، به رهایی دست می‌یابد. نظام معنایی برنامه‌داری در مجموع بر دیگر نظام‌های معنایی در این رمان غلبه دارد و باعث حرکت پی‌رفت داستان، خلق حوادث جدید و تغییر وضعیت زیستی کنشگران داستان شده است.

**کلیدواژه‌ها:** نشانه معناشناسی، نظام‌های معنایی، اریک لاندوفسکی، عزالدین جلاوجی، رمان *البحث عن الشمس*.

<sup>2</sup> -elyasi.h@lu.ac.ir



سیر عملیات روایی، بر مجموعه‌ای از کنش‌ها و نظام‌های کنشی متکی است که پیکره اصلی داستان را تشکیل می‌دهد. با ظهور نظریه نظام‌های معنایی، بررسی متون داستانی، چرخشی هدفمند و معنادار یافت. در این رویکرد، خواننده نیز در تولید معنا سهیم است و خوانش متن به‌عنوان واکنشی از سوی خواننده، درون‌مایه و فکر اصلی داستان را با پیروی از نظام کنشی داستان روشن می‌سازد. در واقع وجود عملیات کنشی در متون روایی، شکل‌دهنده نظام‌های مختلف است که تولید معنا را به‌دنبال دارد. گرمس نخست نظام معنایی «کنشی» و «مجاب‌سازی» را مطرح کرد و در ادامه لاندوفسکی با توسعه مطالعات وی، نظام‌های معنایی دیگری همچون «تصادف» و «تطبیق» را به نظام‌های معنایی مطرح شده، افزود. مفاهیمی همچون حس، اثبات تن، ابژه و تقابل از مفاهیم کلیدی در رویکرد نظام‌های معنایی است که عناصر اساسی در تشکیل پیکربندی داستان به‌شمار می‌رود.

ارتباط بین نظام معنایی تصادف و تطبیق، ارتباط علی-معلولی است. مرحله تصادف، بر شانس و اقبال مبتنی بوده و تطبیق، با بیداری و آگاهی ذهنی همراه است. در مرحله تطبیق، کنش‌گر آزادانه به خلق کنش می‌پردازد و به دنبال طرد و حذف سوژه رقیب و به دست آوردن ابژه ارزشی است (بابک معین، ۱۳۹۶: ۳۵). در بیشتر داستان‌های معاصر، نویسنده از نظام‌های معنایی برای پیکربندی داستان خویش بهره می‌گیرد. نویسنده معاصر به تناسب موضوع، در آغاز داستان‌هایش با برجسته‌سازی تقابل بین خود و دیگری، غیاب امر حسی یا از دست رفتن امر ارزشی که در نشانه-معناشناسی ابژه نامیده می‌شود، خواننده را در یک فضای تنشی قرار می‌دهد تا آغاز داستان از نقطه صفر شروع شود و در نهایت به خروج از وضعیت اولیه بینجامد. «در هر روایتی، سیر داستان و جریانات آن به‌وسیله کنش‌ها و واکنش‌های کنش‌گران در برخورد با حوادث به‌وقوع پیوسته، شکل می‌گیرد. کنش‌ها و تعاملاتی که بین شخصیت‌ها انجام می‌شود و همچنین سیری که داستان دنبال می‌کند، انتقال معنا به مخاطب را به‌دنبال دارد.» (حسینی معصوم و دیگران، ۱۴۰۲: ۷۵). متون داستانی معاصر به ویژه داستان‌های با درون‌مایه بیداری و مقاومت، با پیکربندی خاص خود، همیشه رهایی از یک وضعیت اولیه منفی را نوید می‌دهد و تلاش برای به دست آوردن امر ارزشی را ترسیم می‌سازد. تقابل، تلاش برای اثبات خود، به دست آوردن امر ارزشی و حذف دیگری از مفاهیم اساسی است که در بیشتر داستان‌های معاصر دیده می‌شود؛ بنابراین رویکرد نظام‌های معنایی لاندوفسکی، چارچوب مطلوبی برای بررسی و مطالعه این دسته از داستان‌ها به شمار می‌رود.

داستان‌های عزالدین جلاوجی نیز چنین سیری را دنبال می‌کنند. درواقع داستان با ترسیم موقعیتی منفی و عدم توانش یک سوژه آغاز می‌شود و در ادامه با تغییر موقعیت و نمایش خروج سوژه از موقعیت منفی و رسیدن به مرحله خوداثباتی و کنش‌گری مطلوب، تفکر خود را به خواننده انتقال می‌دهد. در داستان *البحث عن الشمس*، نویسنده همین سیر روایی را دنبال می‌کند. در این داستان، اهمیت موضوع و درون‌مایه آن که مقاومت و پایداری مردم فلسطین در برابر رژیم اشغالگر را روایت می‌کند و همچنین به دلیل تناسب ساختار و پیکربندی این داستان با نظام‌های چهارگانه معنایی لاندوفسکی و نبود پژوهشی جامع در این زمینه، نگارش نوشتار پیش رو ضرورت می‌یابد. محورهای اصلی که پژوهش حاضر بر آن اساس انجام می‌شود ۴ محوری است که لاندوفسکی در الگوی خویش بدان‌ها اشاره کرده است؛ یعنی محور

## ۱.۱. بیان مسئله

مسئله اصلی پژوهش حاضر، کشف نحوه پردازش و نظام‌های معنایی در داستان عزالدین جلّاجی است. ترسیم نحوه به تصویر کشیدن تقابل خود و دیگری، ابژه ارزشی و مفاهیمی از این قبیل در داستان جلّاجی با نظریه اریک لاندوفسکی، مسأله اصلی این پژوهش است. نویسنده در این داستان، نوید رهایی مردم فلسطین و اخراج رژیم صهیونیستی را در آینده می‌دهد. او برای دستیابی به این هدف، با بهره‌گیری از نظام‌های معنایی در پیکربندی روایت، ابتدا فضایی منفی و پرتنش را ترسیم می‌کند که در نشانه‌معناشناسی از آن با عنوان «نقطه صفر» یاد می‌شود.

نویسنده نخست از دست رفتن فلسطین به عنوان ابژه ارزشی و حضور غیرمنتظره ربیب به منزله نماد رژیم اشغالگر را ترسیم می‌کند و خواننده را در فضایی تنشی قرار می‌دهد. حضور غیرمنتظره غریب به عنوان کنش‌یار مقهور، موقعیتی تصادفی در داستان ایجاد می‌کند و در ادامه آن، تلاش‌های غریب برای وادار ساختن مقهور به انجام کنش را به تصویر می‌کشد. در پایان با موفقیت غریب به عنوان سوژه فاعلی و نتیجه دادن عملیات برنامه‌داری؛ مرحله کنشی تطبیق آغاز گشته که با طرد ربیب و رسیدن به خورشید نمایش داده می‌شود. نمایش از دست رفتن سرزمین به عنوان ابژه ارزشی و تلاش برای به دست آوردن آن بر اساس حس مالکیت و تلاش غریب به عنوان کنش‌یار به منظور متقاعدسازی مقهور برای انجام کنش، سیر روایی داستان را به مربع نظام‌های معنایی نزدیک‌تر ساخته است.

در واقع سیر روایی داستان، تعامل شخصیت‌ها و مفاهیمی که نویسنده مطرح می‌کند، ارتباط عمیقی با نظام‌های معنایی و مفاهیم مطرح‌شده در آن دارد. با توجه به این تناسب و ارتباطی که بین پیکربندی داستان و مربع نظام‌های معنایی وجود دارد، پژوهش حاضر به مطالعه این داستان و تحلیل بر اساس محورهای مطرح در نظریه رویکردهای معنایی می‌پردازد که عبارتند از: نظام معنایی تصادف، نظام معنایی برنامه‌داری، نظام معنایی مجاب‌سازی و نظام معنایی تطبیق.

هدف از نگارش پژوهش حاضر، شناخت درون‌مایه و هسته معنایی داستان البحت عن الشمس با تکیه بر رویکرد نظام‌های معنایی لاندوفسکی است.

### پرسش‌های پژوهش

پرسش‌های بنیادینی که نوشتار پیش رو با تمرکز بر رویکرد نظام‌های معنایی به دنبال پاسخ به آن است، عبارت‌اند از:

- کدامیک از نظام‌هایی معنایی در این رمان، حضور پررنگ‌تر و نقش محوری‌تری دارد؟

- نویسنده با تبعیت از نظام‌های معنایی چه معنا و منظوری را به خواننده انتقال می‌دهد؟

پژوهش حاضر در راستای یافتن پاسخ برای پرسش‌های مطرح‌شده، به بررسی داستان عزالدین جلّاجی خواهد پرداخت و نظام تصادف، نیت‌مندی، شخصیت‌ها، چالش‌های در مسیر برنامه‌داری و تطبیق با تکیه بر شواهدی از داستان یادشده را بررسی می‌کند.

### ۳.۱. فرضیه‌های تحقیق

۱- نظام معنایی کنشی پیکره اصلی داستان جلّاجی را تشکیل می‌دهد. رخدادهای کنشی، موقعیت‌های کلامی و نزاعی که بین شخصیت‌ها وجود دارد همه در راستای نظام کنشی داستان قرار دارد. هر کدام از کنش‌گران به دنبال حذف و طرد دیگری از سرزمین است، به همین دلیل نظام کنشی بر کل نظام‌های معنایی غلبه دارد.

۲-نویسنده با پیروی از نظام کنشی و مرکزیت یافتن کنش در داستان از دیدگاه و آینده بینی خود تعبیر می‌کند. داستان با موقعیتی آشفته و پر تنش آغاز می‌شود، در ادامه دیگر شخصیت‌های داستان نیز پیروی از نظام کنشی، حوادث داستان را رقم می‌زنند.

#### ۱.۴. پیشینه پژوهش

تاکنون پژوهش‌های متعددی در حوزه ادبیات با تکیه بر نشانه‌معناشناسی و به ویژه الگوی نظام‌های معنایی اریک لاندوفسکی انجام شده که در ادامه به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود. باقری و دیگران (۱۴۰۲) در مقاله‌ای با عنوان «واکاوی تعامل نشانه‌های جسمانه عاشقانه در سروده‌های فروغ فرخزاد با رویکرد نشانه‌معناشناسی اجتماعی اریک لاندوفسکی»، بر اساس مربع نظام‌های معنایی به بررسی برخی از سروده‌های فروغ پرداخته‌اند. نویسندگان مقاله به این نتیجه رسیده‌اند که تولید معنا در اشعار فروغ برپایه حضور ادراکی و پدیدارشناختی کنش‌گران و شرکای گفتمانی و تلاش آن‌ها برای تغییر وضعیت زیستی صورت می‌گیرد.

همچنین، شعیری و دیگران (۱۳۸۹) در مقاله «بررسی سبک زندگی نیما یوشیج در نامه‌های او بر پایه الگوی اریک لاندوفسکی»، کوشیده‌اند تا از رهگذر پیوند میان نوشتار شاعر و حالات حسی و ادراکی او، چگونگی تولید معنا در متون را تحلیل کنند.

حسینی معصوم و دیگران (۱۴۰۲) در پژوهش خود با عنوان: «تحلیل تعاملات کنش‌گران روایت زال و رودابه از منظر نظام‌های معنایی چهارگانه لاندوفسکی» با تکیه بر الگوی لاندوفسکی، به تحلیل کنش‌های شخصیت‌های داستان زال و رودابه پرداخته‌اند.

در ارتباط با داستان *البحث عن الشمس*، نوشته عزالدین جلاوجی نیز چند پژوهش صورت گرفته است. شموری (۲۰۲۱) در مقاله «مقاربة سيميائية في مسردية البحث عن الشمس لعزالدین جلاوجي»، به بررسی برخی از مضامین داستان پرداخته، اما تحلیل نشانه‌شناسانه عمیقی در سطوح معنایی ارائه نکرده است.

بوجناح (۲۰۲۳) در پژوهش «توظيف الأجناس الأدبية في المسرح الجزائري: الفجاء الشائكة والبحث عن الشمس لعزالدین جلاوجي» نمودجاء، به بررسی جنبه‌های روایی و ساختاری دو اثر داستانی پیش‌گفته پرداخته است.

تاکنون پژوهشی درباره رمان *البحث عن الشمس* بر مبنای مربع نظام‌های معنایی نگاشته نشده و پژوهش‌هایی که به بررسی رمان یادشده پرداخته، بیشتر ابعاد ساختاری و عناصر روایی داستان جلاوجی را بررسی کرده‌اند و برای نخستین بار است که این اثر داستانی، با کاربری الگوی لاندوفسکی و با تأکید بر تحلیل کنش‌ها و سیر معناپردازی آن‌ها بررسی می‌شود.

#### ۲. خلاصه‌ای از داستان

داستان *البحث عن الشمس*، از برجسته‌ترین آثار جلاوجی، نویسنده الجزائری است که برای نخستین بار در سال ۲۰۱۰ میلادی منتشر شد. این داستان، زندگی شخصی به نام «مقهور» را روایت می‌کند؛ فردی سرخورده، غمگین و منزوی که در خرابه‌ای دورافتاده، پر از موش و عقرب، زندگی می‌کند و هیچ اراده‌ای برای تغییر وضعیت معیشتی یا زیستی خود

ندارد. او هرگز از این خانه بیرون نرفته و حتی خورشید را از یاد برده است (جلالوجی، ۲۰۱۲: ۹).

در ادامه، شخصیتی دیگر به نام «غریب» با هویتی ناشناخته وارد داستان می‌شود. وی با هدف ایجاد تغییر در وضعیت زندگی مقهور، می‌کوشد او را به مقابله با حیوانات موذی و جست‌وجوی خورشید تشویق کند. غریب، با یادآوری نعمت‌های خورشید و خطرات ناشی از حیوانات موذی، مقهور را متقاعد می‌سازد تا فضای زیستی خود را پاک‌سازی کند (همان: ۳۱). سرانجام، مقهور با عزم و اراده برخاسته از دل تشویق‌های غریب، به نبرد با موش‌ها و عقرب‌ها می‌پردازد، خانه‌اش را تعمیر می‌کند؛ پنجره‌ای رو به خورشید می‌سازد و هر روز از آنجا، نور خورشید را به نظاره می‌نشیند. در پایان، او ریب را برای همیشه از خانه بیرون می‌راند (همان: ۱۱۲).

به گفته نویسنده در گفت‌وگویی که با نگارندگان پژوهش حاضر داشته است، این داستان در بُعد رمزی و نمادین خود، بازتاب تقابل میان «خود عربی» و «دیگری صهیونیستی» است. در این ساختار روایی، دو جفت کنش‌گر مقابل هم قرار می‌گیرند: مقهور و غریب در یک‌سو و ریب و ملک الشمس در سوی دیگر که بر سر تصاحب خانه (به‌عنوان نماد سرزمین فلسطین) در تعارض و جدال هستند. خانه‌ای که محل زندگی مقهور است و از موش و عقرب پر شده، نماد سرزمین فلسطین است؛ مقهور نماد مردم فلسطین و غریب کنش‌گری رهایی‌بخش و الهام‌گر است که دغدغه آزادسازی این سرزمین را دارد. غریب با ترغیب و مجاب‌سازی مقهور، می‌کوشد رؤیای رهایی را در او زنده کند. درنهایت، با شکل‌گیری نظام معنایی تطبیق و در پی تلاش‌های غریب برای واداشتن مقهور به کنش‌گری، این رؤیا به حقیقت می‌پیوندد. مقهور خورشید را - که نمادی از آزادی فلسطین است - به عنوان ابژه ارزشی به دست می‌آورد و خانه‌اش را از وجود صهیونیست‌ها پاک می‌کند تا خورشید رهایی بر آن بتابد.

در این داستان، خانه افزون بر آنکه نماد سرزمین فلسطین است، در سطحی دیگر نماد مردم فلسطین نیز هست؛ مردمی که بخشی از هویت و سرزمینشان به وسیله ریب (نماد رژیم صهیونیستی) و با یشتیانی ملک الشمس اشغال شده است. وضعیت ایستایی و فقدان توانش مقهور در آغاز داستان، نشان‌دهنده نقصان اولیه و مرحله تنشی روایت است. این وضعیت در طول داستان، با غلبه مقهور بر ریب و ملک الشمس در چارچوب موقعیت تطبیق، دگرگون می‌شود. در پایان، با پیروزی مقهور، خانه/وطن از آن او می‌گردد و ریب - نماد اشغالگری صهیونیستی - از سرزمین بیرون رانده می‌شود.

### ۳. نشانه-معناشناسی متون روایی بر اساس رویکرد لاندوفسکی

لاندوفسکی شخصیت‌های پساگرمسی است که با توسعه نظام‌های معنایی شناخته می‌شود. گرمس، برای نخستین بار در تحلیل متون روایی، دو نظام معنایی کنشی و مجاب‌سازی را مطرح کرده است. بر اساس آنچه در کتاب‌های گرمس درباره نظام‌های معنایی آورده شده، موضوع کنش و تعامل دو عنصر اساسی در پیکربندی داستان به شمار می‌روند. ظهور کتاب *نقصان معنا* اثر گرمس، نقطه عطفی در این دگرگونی بود که موجب تغییر جهت نشانه‌شناسی از تمرکز صرف بر دال و مدلول و نشانه‌های زبانی، به سوی نظام‌های معنایی شد. با تغییر و تحولی که در نشانه‌شناسی به وجود آمد، مطالعه متون، از بررسی صرف نشانه‌ها و دال و مدلول، به سمت حس و ادراک و تن حرکت کرد؛ به گونه‌ای که تولید معنا در متون، دیگر نه تنها بر پایه حضور نشانه‌ها، بلکه بر اساس نوعی پدیدارشناسی حضور و حس و ادراک و تحلیل کنش‌گرها در بستر گفتمان صورت می‌گیرد (شعیری، ۱۳۸۶: ۷۰). نشانه‌معناشناسی پس از گرمس و با توسعه

نظام‌های معنایی از سوی لاندوفسکی چرخشی پدیدارشناختی داشته است. در مطالعات لاندوفسکی، همچنان کنش در مرکز عملیات روایی قرار می‌گیرد. وی با تأکید بر جایگاه تن، حس و ادراک، تولید معنا را برآمده از تعامل دوسویه میان سوژه‌ها می‌داند (بابک معین، ۱۳۹۶: ۱۹).

در واقع تولید معنا، مدلول تعامل و حضور پدیدارشناختی شخصیت‌ها و نظام کنشی است که پیکره اصلی یک متن روایی را تشکیل می‌دهد. همان‌گونه که اشاره شد، لاندوفسکی مطالعات گرمس در حوزه نظام‌های معنایی را توسعه داد. او بر دو نظام کنشی گرمس، دو نظام دیگر به نام نظام تصادف و تطبیق افزوده و یک مدل چهارگانه از نظام‌های معنایی را ارائه می‌دهد (Landowski, 2005: 8). در مطالعه متون روایی بر اساس چهار نظام معنایی که در تولید معنا نقش دارند، کنش شخصیت‌ها و تعامل بین آن‌ها و امر حسی مورد توجه قرار می‌گیرد؛ اما آنچه موجب تعامل شخصیت‌ها یا خلق کنش از سوی آن‌ها می‌شود، حساسیت یا به عبارتی وجود ابژه ارزشی است (بابک معین، ۱۳۹۶: ۲۰).

در متون روایی، حساسیت نسبت به یک امر یا نزاع بر سر ابژه و تلاش برای تصاحب آن از سوی سوژه دیگر، زمینه‌ساز شکل‌گیری بحران و کشمکش میان شخصیت‌ها می‌شود. در ادامه، آن‌ها را به انجام کنش وامی‌دارد. این کنش‌ها که پیرامون یک امر حسی یا ابژه ارزشی شکل می‌گیرند، یا در چارچوب «هم‌آیی کنشی» قرار دارند یا در قالب «کنش متضاد» نمود می‌یابند. در چنین شرایطی، هر سوژه با انجام کنشی مخالف آنچه سوژه رقیب انجام داده است، می‌کوشد حساسیت موجود را برطرف کرده و ابژه را به دست آورد. به بیان دیگر، چه در حالت برخورد و چه در حالت تعامل، تلاش برای دستیابی به امر حسی و تصاحب ابژه جریان دارد. در موقعیت حاصل، دو شخصیت در حالت هم‌حضور یا تعامل دوگانه قرار می‌گیرند؛ شخصیت‌هایی که در متن روایی می‌توان آن‌ها را هم‌ردیف دانست، اما در برابر دیگری قرار می‌گیرند که نقش «سوژه رقیب» را دارد. در نهایت، تعامل میان سوژه‌ها و کشمکش بر سر تصاحب ابژه بر اساس اصل مالکیت، با پیگیری زنجیره رخدادهای کنشی، فرایند تولید معنا را شکل می‌دهد (بابک معین، ۱۳۹۶: ۳۵). در ادامه چهار نظام معنایی ارائه‌شده از سوی لاندوفسکی بررسی می‌شود.



نمودار ۱. نظام‌های معنایی و نقش عوامل مختلف در تغییر و تحول آن‌ها

در الگوی لاندوفسکی، «موقعیت گفتمانی» همان بستر و فضایی است که زمینه‌ساز شکل‌گیری کنش می‌شود. در این فضا، حضور یک شیء ارزشمند - که در نشانه-معناشناسی از آن با عنوان «ابژه ارزشی» یاد می‌شود - و رقابت بر



سر تصاحب آن، محرک اصلی کنش است. هنگامی که حس مالکیت یا حساسیت نسبت به این ابژه در سوژه‌ها شکل می‌گیرد، باعث نوعی تعامل یا تقابل میان آن‌ها شده که به تمرکز روایت بر کنش می‌انجامد.

در گام نخست، رویدادی غیرمنتظره یا تصادفی رخ می‌دهد؛ رویدادی که گاه آگاهانه طراحی شده و گاه خارج از کنترل شخصیت‌هاست. پس از این نقطه، کنش‌گران وارد مرحله‌ای هدفمند می‌شوند: هر سوژه می‌کوشد یا طرف مقابل را با خود هم‌سو سازد یا رقیب را از میدان به در کند. در این مرحله، نظامی به نام «مجاب‌سازی» شکل می‌گیرد. اگر سوژه بتواند هم‌ردیف خود را قانع کند، کنش آغاز می‌شود. در نهایت، در مرحله «تطبیق» با دستیابی به ابژه ارزشی، روند کنش کامل شده و به سرانجام می‌رسد.

### ۳.۱. نظام معنایی تصادف و برخورد سوژه‌های داستان

نخستین نظامی که از سوی لاندوفسکی مطرح می‌شود، نظام معنایی تصادف است. از نظر وی، این نظام معنایی با نظام معنایی تطبیق در تضاد است؛ زیرا در این نظام، رخدادها به شکل غیرآگاهانه و غیرمنتظره و خارج از اراده انجام می‌گیرد، اما در نظام معنایی تطبیق، کنش‌ها آگاهانه و ارادی انجام می‌گیرند. این نظام، بر اساس «موقعیت زیستی» سوژه تعریف می‌شود و زمانی در دل یک گفتمان روایی شکل می‌گیرد که سوژه و دیگری به گونه‌ای غیرمنتظره روبروی یکدیگر قرار می‌گیرند؛ به طوری که هریک با نیرویی بازدارنده از سوی دیگری روبه‌رو می‌شود. اصل حاکم بر این نظام، «شانس» است و سوژه نسبت به هر آنچه رخ می‌دهد، حالت رضایت و تسلیم دارد (Landowski, 2005: 62). در این موقعیت، ارتباط بین سوژه‌ها مبتنی بر رضایت نیست و هر سوژه حضور غیرمنتظره و تصادفی دیگر سوژه را نمی‌پذیرد. اصل حاکم در این نظام، اصل شانس و اقبال است و سوژه در برابر هرچه پیش آید، راضی و تسلیم بوده و توان کنشی ندارد. با در نظر گرفتن این نکته که نظام معنایی تصادف، ناامنی مطلق است و شانس و اقبال، عنصر اساسی آن به شمار می‌رود، خطر و پذیرش شرایط غیرمنتظره از عوارض این تعامل است (Landowski, 2005: 62).

لاندوفسکی این نظام معنایی را نظام پراشوب و اغتشاش مطلق می‌داند که برخلاف نظام مجاب‌سازی و تطبیق، حضور و امر حسی و تعامل بین شخصیت‌ها و حتی کنش‌هایی که صورت می‌گیرد، از هیچ فاعده و قانونی پیروی نمی‌کند (Landowski, 1989: 60). از نظر لاندوفسکی، در موقعیت تصادفی سوژه هم‌ردیف در پی مجاب‌سازی سوژه دیگر برای انجام کنش است؛ اما آنچه او را در مسیر تلاش برای مجاب‌سازی و متقاعد کردن سوژه قرار می‌دهد، فقدان توانش یا عدم اثبات تن از سوی سوژه هم‌ردیف است. در این موقعیت، سوژه هم‌ردیف در تلاش برای وادارسازی دیگری به انجام کنش است. در ادامه با متقاعد شدن سوژه و تلاش برای تغییر موقعیت زیستی و به دست آوردن ابژه ارزشی، مرحله تطبیق شروع می‌شود.

### ۳.۲. نظام معنایی برنامه‌داری و نیت مندی سوژه

در نظام «برنامه‌داری» که لاندوفسکی مطرح می‌کند، تعامل میان سوژه‌ها به صورت آگاهانه و برپایه دانستن، حس و ادراک شکل می‌گیرد. در این چارچوب، مهم‌ترین هدف سوژه هم‌ردیف، واداشتن سوژه دیگر به انجام کنش است. برنامه‌داری در اصل به مجموعه تلاش‌هایی اشاره دارد که از سوی سوژه هم‌ردیف برای متقاعد ساختن سوژه‌ای فاقد

توانش کنشی صورت می‌گیرد؛ تلاشی که با هدف وادارسازی او به کنش در راستای اهدافی مشخص انجام می‌شود. به بیان دیگر، در روایت مبتنی بر برنامه‌داری، کنش‌گران می‌کوشند سوژه‌ای را که از توانش حسی یا ادراکی برخوردار نیست، به حرکت وادارند و وارد مسیر کنش کنند (لاندوفسکی، ۲۰۰۴: ۱۹).

تلاش‌های کنش‌گران در این مرحله به صورت هدفمند و بر اساس برنامه انجام می‌شود و تمامی اقدامات آن‌ها بر پایه حس و ادراک استوار است تا درنهایت، وضعیت اولیه منفی به وضعیت ثانویه مثبت تغییر یابد. از این رو، کنش‌گر برنامه‌دار با اجرای کنش‌های برنامه‌ریزی شده می‌کوشد موانع موجود را از سر راه بردارد (گرمس، ۱۳۸۹: ۹) و سوژه دیگر را در جهت اهداف و مقاصد از پیش تعیین شده خود به انجام کنش وادارد.

### ۳.۳. نظام معنایی مجاب‌سازی و ترغیب سوژه برای انجام و تغییر کنش

نظام معنایی «مجاب‌سازی»، به نیت‌مندی سوژه برای ترغیب یا تشویق سوژه هم‌ردیف خود به انجام کنش اشاره دارد. در این چارچوب، کنش‌گر می‌کوشد هم‌ردیف خود را - به عنوان یک کنش‌پذیر - با شیوه‌هایی همچون تشویق، ترغیب و حتی تهدید، به کنشی در راستای اهدافی مشخص وادارد (لاندوفسکی، به نقل از بابک معین، ۱۳۹۶: ۲۴). در این نظام، عناصری مانند حس مالکیت، نیاز به اثبات خود و تقابل با سوژه رقیب معنا و کارکرد پیدا می‌کنند.

فرایند مجاب‌سازی می‌تواند از طریق انجام کنش، گفت‌وگو یا هر شیوه ارتباطی دیگری صورت گیرد، اما هدف اصلی آن تغییر نگرش و ذهنیت سوژه هم‌ردیف بر مبنای اهداف از پیش تعیین شده است. به بیان دیگر، در این مرحله، سوژه می‌کوشد با ایجاد انگیزه در هم‌ردیف خود، او را برای انجام کنش در مسیر هدفی مشخص آماده کند (Landowski, 2005: 17). درنهایت، زمانی که سوژه برنامه‌دار با موفقیت هم‌ردیف خود را متقاعد می‌سازد و باورها و ذهنیت‌های او را تغییر می‌دهد، مرحله «تطبیق» آغاز می‌شود؛ مرحله‌ای که با تلاش سوژه برای تثبیت موقعیت و دستیابی به ابژه ارزشی همراه است.

### ۳.۴. نظام معنایی تطبیق و متقاعدسازی دیگری برای انجام کنش

نظام معنایی «تطبیق» به تعامل آگاهانه سوژه با «دیگری» و مواجهه با مفهوم «غیریت» اشاره دارد و در واقع حاصل و نتیجه موفقیت نظام برنامه‌داری است. این نظام بر اصل «امر حسی» و جریان «ادراک حسی» استوار است (Landowski, 2004: 8) و همواره با توانش و کنش همراه می‌شود. به باور لاندوفسکی، ما در ارتباط با یک دیگری مشخص - یا همان غیریت - از طریق کنش‌های برنامه‌دار به واقعیت بیرونی معنا می‌بخشیم. به بیان دیگر، با اثرگذاری بر دیگری و متقاعد کردن او، زمینه تغییر در وضعیت اشیاء یا تعاملات او را فراهم می‌سازیم (Landowski, 2005: 16). در این مرحله، حضور حسی و ادراکی سوژه، پس از موفقیت در متقاعدسازی، تثبیت می‌شود و نتیجه مورد نظر سوژه برنامه‌دار تحقق می‌یابد.

فرایند تطبیق، همزمان آغاز یک مرحله نو و پایان وضعیتی منفی است. در اینجا، سوژه با آگاهی کامل دست به کنش‌گری می‌زند و برپایه اصل مالکیت، به حذف یا کنار زدن دیگری رقیب می‌پردازد. هرچند «نظام تصادف» بر شانس و اقبال تکیه دارد، اما در «نظام تطبیق» هر کنش بر مبنای آگاهی، حضور و برنامه‌ریزی استوار است. در واقع،

میان این دو نظام، رابطه‌ای علت و معلولی برقرار است (Landowski, 2004: 70).

آنچه این حضور آگاهانه و حسی را در برابر دیگری قابل تحقق می‌سازد، انگیزه و میل به تملک است. این انگیزه، سوژه را در موقعیتی تقابلی با دیگری قرار می‌دهد؛ موقعیتی که هردو سوژه را به سمت کنش‌پردازی برای طرد یا حذف رقیب سوق می‌دهد. فرجام این رویارویی، دستیابی به «بژه ارزشی» است؛ که همان هدف و غایت نهایی عملیات کنشی در نظام معنایی تطبیق به شمار می‌رود.



نمودار ۲. ترسیم سیر کنشی و تقابل بین کنش‌گران با اهداف آن‌ها

در این داستان، شخصیت «غریب» در جایگاه هم‌ردیف «مقهور» قرار دارد و شخصیت «ملک‌الشمس» هم‌ردیف «ریب» است؛ شخصیتی که در سطح نشانه‌ای، نماینده رژیم صهیونیستی تلقی می‌شود. پس از عبور از مرحله مجاب‌سازی و ثمربخش بودن تلاش‌های «غریب»، صحنه‌ای تقابلی میان «خود» و «دیگری» شکل می‌گیرد: از یک سو «مقهور» که در پی بیرون راندن «ریب» و تصاحب خانه است و از سوی دیگر «ریب» که می‌کوشد جایگاه و موقعیت خود را حفظ کند. در پایان روایت، با کنش‌گری فعال «مقهور»، «ریب» به‌عنوان دیگری طرد و مهار می‌شود و در نتیجه، ابژه ارزشی مورد نظر به دست می‌آید؛ همان‌گونه که در نمودار داستان نیز نشان داده شده است.

#### ۴. بررسی نظام‌های معنایی در اثر البحث عن الشمس بر اساس رویکرد لاندوفسکی

در بررسی رمان البحث عن الشمس، نوشته عزالدین جلاوجی که با الگوی لاندوفسکی تناسب دارد، ابتدا فضای تنشی حاکم بر روایت تحلیل می‌شود. سپس با تکیه بر الگوی یادشده، به تحلیل کنش‌های اصلی داستان و بررسی موقعیت‌های گفتمانی میان شخصیت‌ها می‌پردازیم تا روند شکل‌گیری معنا و ساختار روایی اثر روشن گردد.

##### ۴.۱. شروع داستان با نظام معنایی تصادف

در این داستان، روایت با فضایی آکنده از تنش آغاز می‌شود؛ فضایی که در آن «مقهور» به‌عنوان سوژه مسئله‌دار، درگیر چالشی جدی است و توانش لازم برای تغییر وضعیت زیستی خود را ندارد. نویسنده چهار شخصیت اصلی را با نام‌گذاری‌های هدفمند وارد داستان می‌کند تا ماهیت و هویت هر یک را برای خواننده آشکار سازد.

«مقهور» نماد مردم فلسطین است؛ نامی که بار روانی دارد و تداعی‌گر وضعیت نابسامانی است که این ملت با آن روبه‌رو هستند. «ریب» شخصیت دیگر داستان است که واژه‌اش بر وزن فعلیل و به معنای مفعول، یعنی «پرورش‌یافته» است. این نام به‌طور ضمنی به حمایت بی‌دریغ آمریکا از رژیم صهیونیستی اشاره دارد و ذهن خواننده را به تعبیر رایج در گفتمان سیاسی عربی، یعنی «الریب الأمريكي»، معطوف می‌سازد.

شخصیت «غریب» هم‌ردیف با «مقهور» قرار می‌گیرد و نقش یاور را دارد؛ کسی که در مسیر دستیابی «مقهور» به آزادی و «خورشید» یاری می‌رساند. «ملک الشمس» نیز نماد ایالات متحده آمریکا است؛ قدرتی که به ظاهر منادی دموکراسی و حقوق بشر است، اما در عمل، در سرکوب و کشتار مردم فلسطین حامی رژیم صهیونیستی است. نویسنده با انتخاب این نام و ترسیم کنش‌های متناقض او، به ماهیت دوگانه و دروغین سیاست‌های آمریکا اشاره می‌کند؛ سیاست‌هایی که از یک‌سو شعار آزادی و عدالت سر می‌دهند و از دیگر سو با رژیمی هم‌دست می‌شوند که حقوق ملتی را پایمال می‌سازد.

در روایت، حمایت «ملک الشمس» از «ریب» در مبارزه با «مقهور» و تصاحب خانه او، این تعارض را به خوبی آشکار می‌سازد. در آغاز داستان، «مقهور» وضعیت موجود را پذیرفته و آن را ناشی از بخت و اقبال می‌داند، اما یک رخداد تصادفی، او را با «غریب» مواجه می‌کند؛ شخصیتی که به مثابه کنش‌گر برنامه‌دار، نماینده نیرویی است که برای تغییر این وضعیت می‌کوشد. این دیدار، آغاز تعاملات گفتگومانی میان دو سوژه و مقدمه‌ای برای شکل‌گیری موقعیت‌های کنشی در متن است.

گفته‌پردازی غریب و تلاش او برای تغییر وضعیت موجود و تثبیت حضور پدیدارشناختی و جسمانه، به عنوان کنش‌گری تأثیرگذار، بیانگر رویارویی با فضای زیستی بحرانی است؛ فضایی که سوژه‌ها با آن سازگاری ندارند. بر همین اساس، «غریب» در موقعیت گفته‌پردازی و «مقهور» در موقعیت گفته‌پذیری قرار می‌گیرد.

در آغاز داستان، شرایط زیستی مقهور چنین توصیف می‌شود: «يائسة كانت الحجرة، جدران نخرة وسقف مهتريء و أرضية مدببة و رطوبة حادة و ظلمة حالكة تتلعل كل شيء و حركات ففرا و صراخ تبعث في أرضية الحجرة و أصوات الخفافيش تنقل هنا وهناك» (جلالوجي، ۲۰۱۲: ۷). (ترجمه) «خانه بی‌روح بود؛ با دیوارهایی پوسیده، سقفی فرسوده، زمینی ناهموار و تاریکی مطلق که همه‌چیز را در خود می‌بلعید؛ جولان موش‌ها و سوسک‌ها در سطح خانه به برخاسته است و صدای خفاش‌هایی که به اطراف حرکت می‌کردند» این فضا، تصویری نمادین از فلسطین اشغالی ارائه می‌دهد؛ خانه‌ای تاریک و ویران که به وسیله موجوداتی مانند موش‌ها و خفاش‌ها اشغال شده است؛ موجوداتی که در خوانش نمادین داستان، معادل رژیم صهیونیستی تلقی می‌شوند.

در چنین فضایی، شخصیت مقهور بدون اراده، بدون توانش و بی‌حرکت ترسیم شده است: «يتوسط الحجرة شخص يتكور علي نفسه مسبوتا مغطي برداء رث ممزق لا يكاد يستر كل جسده و يرتفع شخيره حينا و يخفت أحيانا فتجلي بعض تنوءات عظامه» (همان: ۷). (ترجمه) «در وسط اتاق شخصی است که به خود پیچیده، با جامه‌ای پاره و کهنه که به سختی بدن او را می‌پوشاند. صدای خرناسش گاهی بلند می‌شود، گاهی آرام می‌گیرد و گاهی برخی برآمدگی‌های استخوان‌هایش نمایان می‌گردد.» فقدان جنب‌وجوش و حرکت از سوی مقهور با لباس‌های مندرس و پوسیده و شنیده شدن صدای خرناس وی در فضای خانه‌ای که موش‌ها و خفاش‌ها در آن لانه کرده‌اند، بیانگر نبود اراده برای تغییر وضعیت زیستی از سوی مقهور است.

درمقابل، شخصیت غریب با اراده‌ای قاطع ظاهر می‌شود. او این وضعیت را نمی‌پذیرد و از وجود مقهور در چنین فضایی شگفت‌زده می‌شود و با باور اگزیستانسیالیستی‌اش، در صدد تغییر این وضعیت بحرانی برمی‌آید: «إلهي ما هذا الشخير؟ الأرض تدور والكون يدور وذا المقهور في بيته مقهور؟ آه... آه... يلتمس الدار وكأنه يبحث فيه عن منفذ ويضرب علي رأس المقهور في غضب كفاك نوما قم و لايري الشخص ولكنه يتحرك قليلا وينكمش علي نفسه وكأنه لسعه البرد ويكره الغريب مرة ثانية بقدمه ولكن بدون جدوي من المقهور» (همان: ۸) (ترجمه) «خدایا، این چه خرناسی است؟ زمین می‌چرخد، جهان در حرکت است و این مقهور، در خانه‌اش بی‌حرکت باقی مانده؟ آه... آه... در پی راهی در خانه می‌گردد، گویی به دنبال روزنه‌ای است. با خشم بر سر مقهور می‌کوبد: خواب کافی است! برخیز! اما وی پاسخی

نمی‌دهد، فقط اندکی حرکت می‌کند و دوباره جمع می‌شود، گویی سرمزده شده باشد. غریب بار دیگر به او لگد می‌زند، اما بی‌فایده است.» این صحنه، نقطه آغاز چالش اصلی روایت است. غریب با ورود به خانه، وارد اولین موقعیت تعاملی شده و با شخصیتی ایستا و بی‌حرکت روبه‌رو می‌گردد. لمس دیوارها، جست‌وجوی منفذی به‌سوی خورشید و تلاش برای بیدار کردن مقهور، همگی نشانه‌هایی از میل او به برهم‌زدن وضعیت موجود و ورود به فرایند کنشی است؛ اما عدم واکنش مقهور، نبود توانش و انفعال او، نشان‌دهنده مقاومت فضای زیستی علیه تغییر است. از این‌رو، در ادامه داستان، تمرکز روایت بر تلاش‌های غریب برای عبور از وضعیت بحرانی و متقاعدسازی مقهور قرار می‌گیرد؛ روندی که در ساختار معناشناسی کنش بر اساس الگوی لاندوفسکی، ورود به مرحله مجاب‌سازی را نشان می‌دهد.

در داستان یادشده، قرار گرفتن «غریب» در موقعیت رویارویی با «مقهور» - که سوژه‌ای فاقد توانایی حسی، حرکتی و ادراکی است - یک نظام معنایی مبتنی بر تصادف را در این گفتمان روایی شکل داده است. در این داستان، دو شخصیت «غریب» و «مقهور» نماینده دو سوژه گفتمانی کاملاً متفاوت هستند: غریب، دارای توانش حسی و حرکتی و ادراکی است و در مقابل، مقهور این توانایی‌ها را ندارد.

برخورد این دو شخصیت در آغاز داستان، موقعیتی تصادفی به وجود می‌آورد؛ جایی که غریب در مقام دیگری کنش‌مند می‌کوشد شرایط زیستی مقهور را تغییر دهد: «ينحي الغريب علي المقهور و يمد يده يزيل عنه الغطاء و يمسك يده يحاول رفعه: قم كفاك سباتا. ثم يفلت المقهور مرة ثانية وينكمش علي نفسه وقد أحس بالبرد الشديد قائلاً: دثري دثري ودعني أنام...» (جلالوجي، ۲۰۲۰: ۸-۹) (ترجمه) «غریب خم می‌شود، دست خود را به‌سوی مقهور دراز می‌کند، دستانش را می‌گیرد و می‌کوشد او را بلند کند. می‌گوید: خواب کافی است، برخیز؛ اما مقهور دوباره خودش را جمع می‌کند، گویی سرمای شدیدی حس می‌کند و می‌گوید: مرا بپوشان، مرا بپوشان، بگذار بخوابم...»

در این موقعیت تصادفی، با وجود تلاش‌های مکرر غریب برای برانگیختن حس و حرکت در وجود مقهور، او هربار با نیرویی بازدارنده از سوی مقهور روبه‌رو می‌شود؛ یعنی همان فقدان توانش حسی، ادراکی و حرکتی: «أنت نائم والنوم انشطار وانفطار يا مقهور. لا ليس الموت، بل هو كالموت، و موت لذت راضٍ به. و المهم أنا حي ومازلت أرق. و المهم... وهو يتأهب، فظهر أسنانه النخرة، ويتهدد الغريب بحسرة، يقترب منه ليزيل عنه الغطاء.» (همان: ۹) (ترجمه) «تو در خوابی و خواب یعنی فرسودگی و فروپاشی. نه، این مرگ نیست؛ شبیه مرگ است، مرگ لذت‌بخشی که تو با رضایت آن را پذیرفته‌ای. مهم این است که من زنده‌ام و هنوز روزی‌ام را می‌خورم؛ و مهم‌تر اینکه... تو خمیازه می‌کشی و دندان‌های پوسیده‌ات نمایان می‌شود. غریب با حسرت آهی می‌کشد، نزدیک می‌شود و بار دیگر می‌کوشد پتو را از روی او کنار بزند.» غریب در بُعد نمادین خود، نماینده انسان‌هایی است که روحیه مبارزه و مقاومت در برابر دیگری صهیونیستی دارند و حضور صهیونیست‌ها در فلسطین را نمی‌پذیرند. در مقابل، مقهور نماد کسانی است که به حضور صهیونیست‌ها رضایت داده‌اند.

این برخورد تصادفی بین دو شخصیت، فضای تقابلی از کنش و ضد کنش را ترسیم می‌کند: غریب می‌کوشد اراده حرکت و بیداری را در وجود دیگری ایجاد کند؛ اما مقهور با نوعی ضد کنش، یعنی تمایل به خواب و بی‌حرکتی و حتی لذت بردن از آن، پاسخ می‌دهد. این رضایت به خواب و سستی از سوی مقهور، موقعیتی تصادفی و بازدارنده می‌سازد که تلاش‌های غریب را بی‌نتیجه می‌گذارد. او در مقام سوژه برنامه‌دار، در پی آن است تا مقهور را به پذیرش کنش وادارد تا بتواند با دیگری روبه‌رو شود، خانه را پاک‌سازی کند و در سطح نمادین، فلسطین را از وجود «موش‌ها و خفاش‌هایی» که در آن لانه کرده‌اند، پاک کند؛ اما حضور بی‌معنای مقهور، تلاش‌های غریب را مهار می‌کند و ناکام

می‌گذارد.

#### ۴. ۱. ۱. تقابل شخصیت‌ها با نظام معنایی تصادف

در ادامه داستان، به‌شکلی غیرمنتظره و تصادفی، سوژه دیگری ظاهر می‌شود و یک فضای تنشی شکل می‌گیرد؛ فضایی که در آن، مقهور به‌عنوان کنشگر دارای توانش، در موقعیتی تصادفی و پیش‌بینی‌نشده در برابر دیگری صهیونیستی قرار می‌گیرد: «يظهر ملك الشمس فجأة ويصعد المقهور في نظرة الدهشة والإعجاب ويقول: ليس لك الحق في هذه الشمس فإذا هو علي كرسى كبير قائلاً الشمس يا مقهور ملكي وملك حلفائي و يسكت المقهور لحظات ثم يقول: لاندامة يجب أن أزيل الحاجز الذي وضعه إن الشمس لي ومن حقي و أري الشمس وأنعم بدفئها لأن الحياة بلا شمس حياة دودة الأرض» (جلالوجي، ۲۰۲۲: ۴۹-۵۰). (ترجمه) «ملك الشمس، به‌طور ناگهانی ظاهر می‌شود و مقهور با نگاهی پر از شگفتی و تعجب به او نگاه می‌کند و می‌گوید: تو هیچ حقی نداری که خورشید از آن تو باشد. ریبب نیز بر تخی بزرگ نشسته می‌گوید: ای مقهور! خورشید، ملک من و هم‌پیمانانم است. مقهور در ادامه سکوت می‌کند، سپس می‌گوید: دیگر نباید پشیمانی به خرج داد؛ باید مانعی را که آن‌ها ساخته‌اند، از میان برداشت. خورشید از آن من است و این حق من است که آن را ببینم و از گرمایش بهره‌مند شوم، زیرا زندگی بدون خورشید مانند زندگی کرم خاکی است.»

ظهور ناگهانی ملک الشمس - که در بُعد نمادین، نماینده ایالات متحده و حامی رژیم صهیونیستی است - در برابر مقهور که در نتیجه تلاش‌های غریب به کنش‌گری برخاسته است، نشانگر شکل‌گیری یک موقعیت تصادفی است. ملک الشمس سرزمین فلسطین را ملک مسلم ریبب، به‌عنوان سوژه دیگر داستان و نماد اسرائیل می‌داند و تصریح می‌کند که مقهور - نماد مردم فلسطین - هیچ‌گونه حقی بر این خانه ندارد. این ادعای وی، با کنش گفتاری مقهور پاسخ داده می‌شود. در این موقعیت تصادفی، مقهور خورشید را حق خود می‌داند و بر این باور است که برای رسیدن به آن، باید موانعی را که رژیم صهیونیستی و متحدانش ساخته‌اند، از میان بردارد؛ زیرا زندگی بدون خورشید، زیستی کرم‌وار است. این گفته‌های مقهور با ضد کنشی از سوی ملک الشمس و ریبب مواجه می‌شود که تجسم تقابل در موقعیت تصادفی میان خود فلسطینی و دیگری صهیونیستی است: «عاد ملك الشمس مخاطبا حلفاءه بنبرة تهديد، يجب أن نخرس هذا المشاكس نقتله و نستريح لأنه أقلق راحتنا وفعلا يجب قتله و إذا قتلناه استحوذنا علي داره و ضممنها إلينا ووجوده هنا كل الخطر و فعلا يجب إما قتله و إما اخراجه و هل الأمر بهذه البساطة» (جلالوجي، ۲۰۲۲: ۵۲) (ترجمه) «ملك الشمس بازگشت و با لحنی تهدیدآمیز هم‌پیمانانش را مورد خطاب قرار داد و گفت: باید این مزاحم را ساکت کنیم؛ او را بکشیم و آسوده شویم، زیرا آسایش ما را برهم زده است. واقعاً باید او را کشت. اگر او را بکشیم، خانه‌اش را تصاحب می‌کنیم و آن را ضمیمه سرزمین خود می‌کنیم... حضورش در اینجا سراسر خطر است، پس واقعاً باید او را کشت یا بیرونش کرد؛ اما آیا موضوع به این سادگی است؟» ظهور ملک الشمس در لحظه‌ای که مقهور در جست‌وجوی رسیدن به خورشید است و تلاش وی برای خنثی‌سازی کنش مقهور به‌عنوان رقیب، شکل‌گیری یک موقعیت تصادفی را رقم می‌زند. در این موقعیت گفتمانی، ملک الشمس به‌عنوان نماد حامی رژیم صهیونیستی، با هم‌پیمانان خود وارد گفتگو می‌شود. در سطح گفته‌پردازی، وی مقهور را تهدید می‌کند و خواهان توقف کنش‌گری اوست. مقهور در چشم وی سوژه‌ای مزاحم و ستیزه‌جوست که یا باید خاموش شود، یا نابود گردد و در صورت عدم امکان، از سرزمین بیرون رانده شود. این سطح از گفته‌پردازی، بازتاب سیاست رسمی رژیم صهیونیستی و متحدانش در قبال فلسطین است: سیاستی بر مبنای نسل‌کشی و کوچ اجباری، با هدف سلطه کامل بر فلسطین. عبارات «و إن قتلناه استحوذنا علي داره» به‌روشنی نشان می‌دهد که قتل و تبعید مردم فلسطین ابزاری برای تصاحب خانه و سرزمین آنان است.

بدین ترتیب، این کنش گفتاری در موقعیت تصادفی، بازتاب تقابل بنیادین بین خود فلسطینی است که در تلاش

برای بازپس‌گیری وطن خویش، در مسیر رهایی و دستیابی به ابژه ارزشی (خورشید) قرار دارد و دیگری صهیونیستی است که به‌عنوان سوژه رقیب، با برنامه‌ریزی و کنش‌گری در پی تصاحب کامل سرزمین فلسطین است؛ اما نیت‌مندی ملک الشمس با تن ادراکی و حضور معنا‌ساز مقهور روبه‌رو می‌شود؛ حضوری که با اثبات خویشستن، در پی طرد دیگری و رفع نقصان موجود است و مسیر رهایی از وضعیت کنونی را هموار می‌سازد.

#### ۴.۲. نظام معنایی برنامه‌داری و نظام معنایی مجاب‌سازی

در رمان *البحث عن الشمس*، تعارض میان سه بُعد عاطفی، تقویمی و شناختی در شخصیت‌های «غریب» و «مقهور»، زمینه‌ساز کنش‌گری در شخصیت غریب می‌شود. این کنش‌گری به‌تدریج به مقهور نیز منتقل شده و او را به کنشی فعال در مسیر بیرون راندن قومی سوق می‌دهد که خانه‌اش را غصب کرده‌اند. دو عامل اصلی در شکل‌گیری این فرایند کنشی نقش دارند: نخست، نیت‌مندی کنش‌گر و دوم، مجاب‌سازی طرف مقابل با انتقال ذهنیت‌ها و تغییر آن‌ها (Landowski, 2005: 16). بر این اساس، سوژه کنش‌گر از راه تحریک، تشویق یا حتی تهدید، در پی واداشتن دیگری به کنش است؛ فرایندی که با موفقیت در مجاب‌سازی، آغازگر مرحله تطبیق و کنش‌گری از سوی سوژه دوم می‌شود. در داستان یادشده، پایان این روند با به دست آوردن خورشید و طرد دیگری صهیونیستی رقم می‌خورد.

در ابتدای داستان، غریب می‌کوشد تا مقهور را نسبت به وضعیت خود آگاه کرده و انگیزه ببخشد. او با یادآوری بوی متعفن خانه و غصب خورشید به وسیله دیگران، مقهور را به کنش دعوت می‌کند: «هذه الرائحة العفنة التي تملأ عليك المكان... اتحس بها؟ هذا الظلام الذي يسدل عليك ستارته لابد أن يزول و هذه الجدران و الصراير والدود والخفافيش... لا بد أن تطلب الشمس وكن أصلب من الجدار وحطمها... فأحلي الشمس وأشعتها الدافئة لا شيء يعادل الشمس... لكني أنا خائف خائف وقال الغريب إذا تخاف؟ ابق في الظلام تعاشرك الصراير والجدران والخفافيش» (جلالوجي، ۲۰۲۲: ۱۴) (ترجمه) «آیا این بوی تعفن که همه‌جا را فراگرفته. را... احساس می‌کنی؟ این تاریکی که سایه‌اش را بر تو انداخته باید از بین برود. این موش‌ها، سوسک‌ها، کرم‌ها و خفاش‌ها باید نابود شوند... تو باید در پی خورشید باشی؛ از دیوارها محکم‌تر باش و آن‌ها را درهم بشکن. خورشید جقدر دل‌انگیز و پر نور است؛ هیچ‌چیز با خورشید برابری نمی‌کند. مقهور گفت: اما من می‌ترسم. غریب پاسخ داد: اگر می‌ترسی، پس در همین تاریکی بمان و با موش‌ها، سوسک‌ها و خفاش‌ها زندگی کن.» غریب با نیت‌مندی خود در تلاش است انگیزه‌ای در وجود مقهور ایجاد کند. او فضای متعفن خانه را به رخ می‌کشد و تأکید می‌کند که تاریکی و موجودات موزی، سرنوشت کسانی است که از کنش می‌ترسند. خورشید برای او نماد آزادی است و تنها راه رسیدن به آن، شکستن دیوارهای محدودکننده است.

در ادامه، مقهور به کسانی اشاره می‌کند که خورشید را ربوده‌اند و او را در فضای تنگ و تاریکی تنها گذاشته‌اند: «أخبرت بعد ذلك قوما سرقوا الشمس و اتجهوا بها الي الغرب وبكيت ذلك اليوم... بكيت كثيرا وثم بكيت دما بكيت فقط؟ يشبك الغريب أصابعه قائلا بأسف: إن البكاء كأدوية الأمراض العصبية بالمقهور إنها تضر أكثر مما تنفع... صدقت أنا لا أعيش هذه الأيام إلا علي البكاء والأحلام.» (جلالوجي، ۲۰۲۲: ۱۸-۱۹) (ترجمه) «بعدها فهمیدم مردمانی خورشید را دزدیدند و به غرب بردند. از آن روز گریه کردم... بسیار گریه کردم، حتی با اشک خون. غریب گفت: فقط گریه کردی؟ و درحالی‌که انگشتانش را درهم فروبرده بود با تأسف گفت: ای مقهور، گریه مثل داروی بیماری‌های عصبی است؛ بیشتر ضرر دارد تا فایده. مقهور گفت: درست است، من این روزها فقط با گریه و رؤیا زندگی می‌کنم.» در اینجا، مقهور فردی بی‌تحرك و ناامید است که تنها به گذشته می‌نگرد و از کنش‌گری دوری می‌کند؛ اما غریب، با تکیه بر گفتار اقناعی و مباحثه، در تلاش است تا با تغییر ذهنیت او، کنشی فعال در وی ایجاد کند. از نظر غریب، تنها راه رهایی، مقاومت و

پایداری است: «ما كان عليك أن تبكي. وما تريدني أن أفعل؟ يسأل المقهور ويقوم الغريب كان عليك أن تقاوم... أقاوم» (همان: ۱۹) (ترجمه)

«نباید گریه می کردی. مقهور پرسید: پس چه کار باید می کردم؟ غریب برخاست و گفت: باید مقاومت می کردی... مقهور: مقاومت کنم؟» در این مباحثه، غریب می کوشد تا با بیان بحران موجود، مقهور را از موقعیت انفعال بیرون آورد. او با یادآوری وضعیت متعفن و پر از حیوانات موذی خانه و با تأکید بر فقدان خورشید، تلاش می کند در مسیر برنامه ریزی شده اش، انگیزش لازم را در مقهور ایجاد و او را مجاب سازد. از نگاه غریب، خورشید نماد آزادی و وطن است و باید برای بازپس گیری آن مبارزه کرد. مردمانی که خورشید را ربوده اند، همان یهودیانی هستند که به طور ناگهانی و تصادفی به فلسطین آمده و آن را اشغال کرده اند؛ بنابراین گفتار غریب در قالب فرایند مجاب سازی و با هدف تغییر ذهنیت شخصیت ایستای داستان، نمونه ای از اجرای کامل الگوی کنشی لاندوفسکی است که با نیت مندی و مجاب سازی، مرحله تطبیق را فعال کرده و زمینه تحقق کنش گری را فراهم می آورد.

#### ۴.۲.۱. چالش های داستان در نظام معنایی مجاب سازی و برنامه داری

در روند مجاب سازی، چالش اصلی ای که غریب با آن روبه رو است، ترس و هراس ریشه دار در وجود مقهور و ناتوانی او برای کنش گری است. مقهور در داستان به عنوان سوژه ای فاقد توانش تصویر شده است؛ کسی که به دلیل نداشتن اراده و ترس از حرکت، در وضعیت زیستی ای بی معنا و راکد گرفتار مانده است. در بخشی از روایت می خوانیم: «حاول وعلي قدر أهل العزم تأتي العزائم حاول، وحرك ما تبقي من جمر تحت هذا الرماد حرك تري الشمس حين تقوم... إن الشمس لا تحب الأموات والقبور... ومن يخشي السقوط يعيش أبد الدهر بين الحفر... لا يستطيع... لا أستطيع لأني أخشي الوقوف وأخشي التفكير...» (جلالوجي، ۲۰۲۲: ۳۱-۳۲) (ترجمه) «تلاش کن. کارهای بزرگ اراده های بزرگ می خواهد. تلاش کن و آنچه از آتش زیر خاکستر باقی مانده را به حرکت درآور. بکوش تا خورشید را ببینی، زیرا خورشید مردگان و گورها را دوست ندارد. هرکس از سقوط بترسد تا ابد در چاله ها زندگی خواهد کرد. مقهور پاسخ می دهد: نمی توانم... نمی توانم... چون از ایستادن می ترسم و از فکر کردن هراس دارم.» غریب برای مجاب سازی مقهور که در جایگاه سوژه ای فاقد توانش قرار دارد، از گفته پردازی ای بهره می برد که بر بینامتنیت با اشعار متنبی و بیت زیر از قصیده «إرادة الشعب» از ابوالقاسم شابی استوار است:

«ومن لا يحب صعود الجبال يعش أبد الدهر بين الحفر»

(الشابي، ۱۹۵۵: ۱۶۷)

(ترجمه) «هرکس بالا رفتن از کوه ها را دوست ندارد تا پایان عمر در گودال ها زندگی خواهد کرد.»

نشان می دهد که غریب می کوشد با پیوند گفتمانی و شاعرانه، مقهور را از وضعیت ایستایی و انفعال بیرون بکشد و او را وارد یک فضای زیستی معنادار کند. با این حال، این فرایند مجاب سازی به سادگی محقق نمی شود؛ زیرا ترس و ناتوانی مقهور و تکرار جمله «نمی توانم»، نشان دهنده نبود اراده و گسست رابطه میان دو سوژه است. مقهور به دلیل ترس، ضعف و ناتوانی از اراده، هیچ خاصیت کنشی ندارد و به جای حرکت و تلاش برای تغییر، در موقعیتی انفعالی گرفتار شده و به تحمل بحران زیستی اش تن می دهد (شعیری، ۱۳۹۹: ۱۴۱). در نتیجه، تلاش های اولیه غریب برای مجاب سازی بی ثمر می ماند.

داستان در همین نقطه متوقف نمی شود. غریب به کنش گری ادامه می دهد و همچنان می کوشد هم ردیف خود را به حرکت وادارد. سرانجام این تلاش ها نتیجه می دهد؛ مقهور به عنوان سوژه کنش گر، علیه وضعیت مسلط دست به عمل



می‌زند، حشرات موزی را از خانه‌اش بیرون می‌ریزد و ربیب (که بخشی از خانه را تصاحب کرده) را طرد می‌کند. در این مرحله، فرایند مجاب‌سازی کامل می‌شود و مقهور، از سوژه‌ای منفعل و بی‌قدرت، به فاعلی کنش‌گر تبدیل می‌شود.

#### ۴.۲.۲. نحوه عملکرد سوژه هم‌ردیف در نظام معنایی مجاب‌سازی

در ادامه داستان، با تکرار افعال مدالی و تأکید بر اراده و توانش، غریب به‌عنوان سوژه‌ای فعال با جهت‌گیری مثبت، می‌کوشد تا مقهور را که در آغاز داستان سوژه‌ای فاقد توانش است و تحت تأثیر تکانه‌های عاطفی قرار دارد، به حرکت و کنش‌گری وادارد. این تغییر از گسست به پیوست، از راه حضور بدنی و زیستی معنادار در برابر غریب کنش‌گر و مثبت‌اندیش آغاز می‌شود. حضور بی‌معنای مقهور، به‌تدریج به حضوری با معنا تبدیل می‌گردد و همان‌گونه که شعیری می‌گوید: «بی‌برنامه‌داری به کنش‌گری و برنامه‌داری و عبور از بحران زیستی می‌انجامد و وضعیت زیستی به‌وسیله کنش‌گر تغییر پیدا می‌کند.» (شعیری، ۱۳۹۹: ۱۴۳)

این فرایند پویای تحول، مدلول یک رخداد گفتمانی مجاب‌کننده از سوی غریب است که به‌مثابه سوژه‌ای دیگر، بر مقهور تأثیر می‌گذارد و باعث می‌شود که مقهور تمایز میان وضعیت بحرانی زیستی و امکان حضور زیستی مطلوب را دریابد (Fontanille, 1999: 10). در پی این آگاهی، کنش‌گری او آغاز می‌شود: «أنت تستطيع والمهم أنك تملك قدرة الإرادة وتدخل الشمس إلى دارك... يجب أن أواصل النقر... لا شيء سيمعني عن الشمس... ومن طلب الشمس قدم مهرها غالبا... الله الله أرى الشمس...» (جلالوجی، ۲۰۲۲: ۴۰-۴۱) (ترجمه) «تو توان آن را داری. مهم این است که باید بکوشی تا خورشید را به خانه‌ات بیاوری... باید به کندن ادامه دهی... هیچ‌چیز نمی‌تواند مرا از خورشید بازدارد. هر که خورشید را بخواهد، باید بهایش را بپردازد... خدایا، خدایا، خورشید را می‌بینم.»

تکرار افعال مدالی مانند «تستطيع»، «يجب»، «لا شيء سيمعني» و تأکید بر قدرت اراده، بخشی از فرایند برنامه‌دار غریب برای جهت‌دهی به مقهور است. خورشید در این بخش از روایت، به ابژه ارزشی تبدیل می‌شود و مقهور، با پذیرش این ارزش و تلاش برای رسیدن به آن، به کنش‌گر بدل می‌گردد. او سوراخی در دیوار خانه ایجاد می‌کند و با مشاهده خورشید، به این باور می‌رسد که برای رسیدن به آن باید هزینه‌ای بپردازد. این اعتراف، از یک‌سو نشان‌دهنده موفقیت مقهور در پذیرش برنامه‌داری و مجاب‌سازی درونی خویش است و از دیگر سو، بیانگر هم‌حسی او با غریب به‌مثابه سوژه‌ای هم‌ردیف است. هر دو، در برابر «دیگری صهیونیستی» قرار می‌گیرند و برای رسیدن به خورشید آزادی می‌کوشند. این فرایند، در ادامه داستان با حذف و طرد دیگری محقق می‌شود.

#### ۵. نظام معنایی تطبیق و به دست آوردن ابژه در داستان

در ادامه داستان، در موقعیتی تعاملی که نشان‌دهنده برنامه‌داری و نیت‌مندی «ملک الشمس»، به‌عنوان نماد ایالات متحده آمریکا و حامی رژیم صهیونیستی است، «مقهور» (نماد مردم فلسطین) با پیشنهادی از سوی او روبه‌رو می‌شود: «أثبتت الوثائق أن له إرثا في هذا البيت وقال المقهور: لا هذا تزوير لا أقبله أبداً وقال ملك الشمس أنا عندي فكرة ترضيك... نقسم البيت... لا إنه بيتي بيتي أنا وكيف أقسم حتي مع غيري وأنا لا أقبل القسمة أبداً ولي من القوة ما أفهرك به أيها الأفاك المغتصب أتسرق بيتي وتهددي.» (جلالوجی، ۲۰۲۲: ۸۹-۹۰) (ترجمه) «مدارک ثابت کرده‌اند که ربیب در این خانه سهمی دارد. مقهور می‌گوید: نه، این جعل است، من هرگز آن را نمی‌پذیرم. ملک الشمس می‌گوید: فکری دارم که تو را راضی می‌کند؛ بیا بید خانه را تقسیم کنیم... مقهور پاسخ می‌دهد: نه، این خانه من است، خانه من. چگونه حق خود را با دیگری تقسیم کنم؟ تقسیم را هرگز نمی‌پذیرم. من از

نیرویی برخوردارم که می‌توانم با آن تو را شکست دهم. ای غاصب فریب‌کار! خانه‌ام را می‌دزدی و تهدیدم نیز می‌کنی؟» در این وضعیت، ملک الشمس به‌عنوان سوژه‌ای برنامه‌دار می‌کوشد با استفاده از اسناد، مقهور را راضی کند که ربیب (نماد رژیم صهیونیستی) سهمی از خانه (نماد فلسطین) دارد؛ اما این برنامه‌داری با مخالفت و مقاومت مقهور مواجه می‌شود؛ سپس پیشنهاد تقسیم خانه را مطرح می‌کند، ولی مقهور این پیشنهاد را رد کرده و آن را غیر قابل قبول می‌داند. او ملک الشمس و ربیب را غاصبانی می‌داند که خانه‌اش را به‌زور تصاحب کرده‌اند.

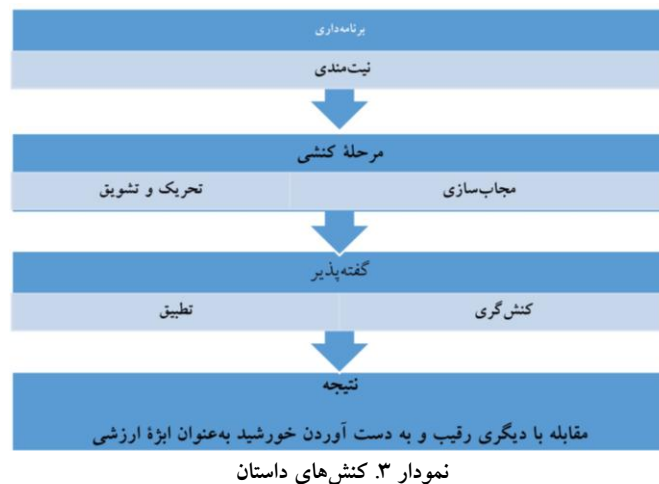
در اینجا، نیت‌مندی و برنامه‌داری مقهور آغاز می‌شود و موقعیت کلامی به‌سمت شکل‌گیری مرحلهٔ تطبیق در روایت پیش می‌رود، جایی که ربیب به‌عنوان «دیگری» درنهایت طرد می‌شود و خورشید به دست می‌آید: «المهم هذا الربیب يجب أن ينزاح فوراً و يجب أن يظهر البيت منه، و هو العلة الكبرى. أبداً بتنظيف البيت من هذه الحشرات والقاذورات، و أرى الشمس. أولاً تعلم أنه يملك الأسلحة ويحرسه الجنود الأشداء؟ ولكن الإرادة أقوى من كل شيء.» (جلاوجی، ۲۰۲۲: ۱۱۱) (ترجمه) «مهم این است که این ربیب بی‌درنگ باید از خانه بیرون رانده شود. خانه باید از وجود او پاک گردد، زیرا عامل اصلی تباهی است. باید خانه را از وجود این حشرات و سوسک‌ها پاک‌سازی کنم تا خورشید را ببینم. آیا نمی‌دانی که او سلاح دارد و سربازان نیرومندی از وی حفاظت می‌کنند؟ اما اراده از همه‌چیز نیرومندتر است.» گفته‌پردازی مقهور در این موقعیت کلامی، نشانهٔ نیت‌مندی او و عزم راسخش برای طرد ربیب از خانه است.

خانه، به‌عنوان نماد سرزمین فلسطین، باید از حضور عناصر موذی پاک شود. این مرحله، بازتاب نظام معنایی تطبیق است؛ جایی که مقهور از حضور زیستی منفعل، به حضور کنش‌گر و معنادار تبدیل می‌شود: «سأقتلهم وأقتلهم والموت للأعداء والموت للأعداء ويسرع اليه الربیب وملك الشمس وحلفاؤه يسعون لإقناعه بالتوقف دون جدوي يدفعونه بالعنف لكن إصراره يتغلب عليهم وهو يصيح لابد لجدران الظلام أن تنهوي لابد للشمس أن تشرق فجأة تنهوي الجدران ويشع النور في كل مكان ويسرع الجميع للفرار ويصرخ المقهور من أعماقه المجد لي والشمس لي والمجد للشمس.» (جلاوجی، ۲۰۲۲: ۱۱۲-۱۱۳) (ترجمه) «هیه آن‌ها را خواهم کشت. آن‌ها را خواهم کشت. مرگ بر دشمنان! مرگ بر دشمنان! ربیب و ملک الشمس و متحدانشان به‌سرعت می‌کوشند او را متوقف کنند، اما بی‌فایده است. به خشونت متوسل می‌شوند، اما ارادهٔ مقهور بر آن‌ها غلبه می‌کند. او فریاد می‌زند: باید دیوارهای تاریکی فروبریزند، خورشید باید طلوع کند. ناگهان دیوارها فرومی‌ریزند، نور همه‌جا را می‌گیرد، همه فرار می‌کنند و مقهور از ژرفای جان‌ش فریاد می‌زند: شکوه از آن من است! خورشید از آن من است! شکوه از آن خورشید است!» در این صحنه، تقابل میان سوژه‌ها به اوج می‌رسد. مقهور به تخریب دیوارهایی که به‌وسیلهٔ ربیب و متحدانش برای محصور کردن او ساخته شده، اقدام می‌کند. ملک الشمس و ربیب می‌کوشند با خشونت، روند کنش‌گری او را متوقف سازند، اما مقاومت و ارادهٔ معنادار مقهور - به‌عنوان تجسم سوژهٔ فعال در نظام معنایی تطبیق - از هیچ نیت‌مندی و برنامه‌داری حریف شکست نمی‌خورد. سرانجام، دیوارهای تاریکی فرومی‌ریزند، خورشید طلوع می‌کند، خانه از موجودات موذی پاک می‌شود و مقهور پیروزمندانه فریاد برمی‌آورد.

درنهایت، این نظام گفتمانی به‌روشنی به پایان حضور رژیم صهیونیستی در سرزمین فلسطین اشاره دارد و تنها راه رهایی را در کنش‌گری فعالانه و مقاومت مستقیم مردم فلسطین با رژیم غاصب می‌داند.

#### نتیجه

اثر داستانی *البحث عن الشمس* بر پایهٔ الگوی لاندوفسکی، دارای ساختار روایی کنشی است؛ ساختاری که کاملاً با الگوی یادشده هم‌خوانی دارد و در آن، کنش و تقابل‌های کنشی، پیکرهٔ اصلی روایت را تشکیل می‌دهند.



در رمان *البحث عن الشمس*، «کنش» در مرکز فرایند روایی قرار دارد و هر مرحله از روایت، بر پایه کنش‌گری استوار است که خود مقدمه‌ای برای مرحله بعدی به‌شمار می‌رود. در آغاز، دو سوژه هم‌ردیف یعنی غریب و مقهور معرفی می‌شوند؛ مشاهده و درک فضای زیستی بحران‌زده مقهور، باعث شکل‌گیری «نیت‌مندی» در غریب می‌شود. در مرحله بعد، غریب به‌عنوان سوژه‌ای نیت‌مند، می‌کوشد با هدف تغییر وضعیت زیستی و بیرون راندن ریب، مقهور را مجاب کند تا به کنش‌گری روی آورد. این روند، فرایند «مجاب‌سازی» را شکل می‌دهد که در نهایت به نتیجه می‌رسد. در مرحله بعد، با آغاز کنش‌گری مقهور، نظام معنایی «تطبیق» پدیدار می‌شود و تقابل بین مقهور و ریب به‌روشنی به نمایش درمی‌آید.

ساختار داستان با مربع نظام‌های معنایی لاندوفسکی هم‌خوانی دارد. در آغاز، تقابلی بین غریب و مقهور برقرار می‌شود که در آن، غریب در پی مجاب‌سازی مقهور برای انجام کنش است. با موفقیت این فرایند، تقابلی جدید میان مقهور و ریب شکل می‌گیرد و داستان به مرحله جدیدی از تقابل معنایی وارد می‌شود.



حضور ریب در خانه مقهور و عدم تلاش وی برای مقابله با ریب که خانه‌اش را تصاحب کرده، بر اساس الگوی معناشناسی لاندوفسکی، در چارچوب یک «رخداد تصادفی» قابل تحلیل است؛ در مقابل، تلاش غریب برای مقابله با ریب و واداشتن مقهور به واکنش، نشانگر «برنامه‌داری» و کنش هدفمند است. در این روایت، کنش‌پردازی نقش محوری دارد و از میان چهار نظام معنایی لاندوفسکی، دو نظام «نیت‌مندی» و «مجاب‌سازی» حضوری پررنگ‌تری دارند. این دو نظام در شخصیت غریب متبلور هستند که در مقام کنش‌یار، با انگیزه‌ای مشخص، تلاش دارد مقهور را به انجام کنش و طرد ریب تشویق کند.

خورشید در این ساختار، نماد سرزمین فلسطین و ابژه ارزشی روایت است. تلاش برای دست‌یابی به آن، عامل اصلی شکل‌گیری تقابل‌ها در داستان است. ظهور ناگهانی ملک الشمس و ریب در فضای زیستی مقهور، ساختاری تصادفی را شکل می‌دهد که با برنامه‌داری و نیت‌مندی، به دنبال سرکوب مقهور و تصاحب خانه او (نماد فلسطین) و

سرکوب مقهور بوده است.

با این حال، در نقطه مقابل این نظام تصادفی، شکل‌گیری نظام معنایی «تطبیق» آغاز می‌شود؛ جایی که مقهور با همراهی غریب، در پی بازپس‌گیری خورشید برمی‌آید و برای شکستن حصار تحمیل‌شده به‌وسیله ریب و هم‌پیمانانش، دست به کنش‌گری می‌زند. در پایان داستان، خانه به‌عنوان نماد فلسطین، از وجود حشرات موزی پاک و ریب، به مثابه نماد رژیم صهیونیستی، برای همیشه رانده می‌شود. این مرحله، تجسم نظام معنایی تطبیق است که پس از عبور غریب از چالش‌های برنامه‌داری، به تدریج شکل می‌گیرد.

رمان *البحث عن الشمس* نوشته عزالدین جلاوجی، با پیروی از الگوی کنشی لاندوفسکی، جهان‌بینی واقع‌گرای نویسنده را در قالبی نمادین بازتاب می‌دهد. بر پایه این نگاه، خلق تغییر و بیرون راندن متجاوز، در گرو تکیه بر اراده، کنش‌گری و رویارویی مستقیم با سلطه است. خوانش داستان از منظر الگوی لاندوفسکی، این معنا را برای خواننده شفاف می‌سازد و روایت را در بستری معناشناختی-کنشی تحلیل‌پذیر می‌سازد.

#### کتابنامه

۱. امیری‌فر، عاطفه؛ قاسم‌زاده، سید علی؛ بابک معین، مرتضی. (۱۳۹۹). «تحلیل کیفیت معنا بخشی به پدیدارها در زبان گفتمان عرفان بر مبنای آرای لاندوفسکی». *جستارهای زبانی*. شماره ۴. صص ۷۶۷-۷۹۵. Dor: 20.1001.1.23223081.1399. 11.4.26.1
۲. البرزی، پرویز. (۱۳۸۶). *مبانی زبان‌شناسی متن*. تهران: نشر امیر کبیر.
۳. بابک معین، مرتضی. (۱۳۹۶). *معنا به مثابه تجربه زیسته*. تهران: نشر سخن.
۴. بابک معین، مرتضی. (۱۳۹۷). «کارایی نظام‌های معنایی و تعاملی لاندوفسکی در تحلیل گفتمان‌های آموزشی». *جستارهای زبانی*. شماره ۳. پیاپی ۴۵. صص ۲۹۷-۳۱۷. Dor: 20.1001.1.23223081.1397.9.3.9.8. 11.4.26.1
۵. بابک معین، مرتضی. (۱۴۰۰). *ابعاد گم‌شده معنا در نشانه‌شناسی روایی کلاسیک: نظام معنایی تطبیق یا رقص در تعامل*. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۶. بارت، رولان. (۱۳۹۲). *امپراتوری نشانه‌ها*. ترجمه ناصر فکوهی، تهران: نشر نی.
۷. باقری، مصطفی؛ گرجی، مصطفی؛ کوپا، فاطمه؛ میرزایی، علی (پدرام). (۱۴۰۲). «واکاوی تعامل نشانه‌های جسمانه عاشقانه در سروده‌های فروغ فرخزاد با رویکرد نشانه-معناشناسی اریک لاندوفسکی». *مجله زبان‌شناسی اجتماعی*. دوره ۷. شماره ۱. صص ۴-۲۵. Doi: 10.30473/II.2024.68681.1610. 11.4.26.1
۸. بوجناح، زاهیه. (۲۰۲۴). «توظيف الأجناس الأدبية في المسرح الجزائري الفجاء الشائكة والبحث عن الشمس لعزالدین جلاوجي أنموذجاً». *مجله العمدة في تحليل الخطاب ولسانيات النص*. العدد ۱. المجلد الثاني. صص ۳۳۲-۳۴۷.
۸. جلاوجی، عزالدین. (۲۰۲۲). *البحث عن الشمس*. ط ۱. الجزائر: منشورات المنتهي.
۹. حسینی معصوم، سید محمد؛ شعیری، حمیدرضا؛ اکبری، مرجان. (۱۴۰۲). «تحلیل تعاملات کنش‌گران روایت زال و رودابه از منظر نظام‌های معنایی چهارگانه لاندوفسکی». *فصلنامه نقد ادبی*. دوره ۱۶. شماره ۴. صص ۶۵-۱۰۸. <http://lcq.modares.ac.ir/article-29-72036-fa.html>
۱۰. رسول‌نیا، امیرحسین؛ نجفی ایوکی، علی؛ نقوی، سمانه. (۱۳۹۹). «تحلیل نشانه‌معناشناختی گفتمان در رمان بازگشت به حيفا اثر غسان کفانی». *مجله زبان و ادبیات عربی*. سال ۱۲. شماره ۲. صص ۲۱-۳۵. Doi: 10.22067/jallv12.i2.59942
۱۱. ریتز، جورج. (۱۳۸۶). *نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر*. ترجمه محسن ثلاثی. تهران: نشر علمی.

۱۲. سجودی، فرزانه. (۱۳۸۴). *نشانه‌شناسی و ادبیات*. تهران: فرهنگ کاوش.
۱۳. الشابی، أبو القاسم. (۱۹۵۵). *أغاني الحياة: ديوان شعر أبي القاسم الشابي*. ط ۱. القاهرة: دار مصر للطباعة.
۱۴. شعیری، حمیدرضا. (۱۳۹۵). *تجزیه و تحلیل نشانه-معناشناسی گفتمان*. تهران: سمت.
۱۵. شعیری، محمدرضا. (۱۳۹۵). *نشانه-معناشناسی ادبیات*. تهران: انتشارات دانشگاه تربیت مدرس.
۱۶. شموری، ولید. (۲۰۲۱). مقایره سیمایه فی مسردیه البحث عن الشمس لعزالدين جلاوي. *مجلة العملة*. العدد ۱. المجلد الثاني. صص ۲۴۴-۲۷۸.
۱۷. فارسی، بهنام؛ صیادانی، علی. (۱۳۹۵). «نشانه‌شناسی عناوین در رمان سه‌گانه نجیب محفوظ». *مجله زبان و ادبیات عربی*. شماره ۱۵. صص ۱۵۸-۱۸۲. [Doi: 10.22067/jall.v8i15.49109](https://doi.org/10.22067/jall.v8i15.49109).
۱۸. کنعانی، ابراهیم. (۱۳۹۶). «از نظام جسمانه‌ای تا تعامل تطبیق؛ نشانه‌شناسی تجربه در یک عاشقانه آرام نادر ابراهیمی». *نشریه روایت‌شناسی*. سال اول. شماره ۲. صص ۱۰۵-۱۲۷. [Dor: 20.1001.1.25886495.1396.1.2.1.0](https://doi.org/10.25886/495.1396.1.2.1.0).
۱۹. گرمس، آلزیردیل ژولین. (۱۳۸۹). *نقصان معنا*. ترجمه: حمید رضا شعیری، تهران: نشر علم.
۲۰. محمدزاده، مسعود؛ بابک معین، مرتضی. (۱۴۰۰). «نشانه-معناشناسی گفتمانی تن نگاشته‌های ایران». *مجله جستارهای زبانی*. شماره ۴. صص ۲۶۵-۳۰۴. [Doi: 10.29252/LRR.12.4.9](https://doi.org/10.29252/LRR.12.4.9).
۲۱. محمدی اصل، عباس. (۱۳۹۹). *پارسنز و نظریه کشش*. چاپ ۱. تهران: نشر گل‌آذین.

## References

- Courtes, J. (1991). *Semiotic Analysis of discourse*. Paris: Hachette. [In French].
- Fontanille, J. (1999). *sema at sema. Les figures du corps*. Paris: Maisonneuve et Larose. [In French].
- Landowski, E. (2004). *Passions sans nom*. Paris: p.u.f. [In French].
- Landowski, E. (2005). *Presence of the other*. Paris: p.u.f. [In French].
- Alborzi, P. (2007). *Text linguistics fundamentals*. Tehran: Amir Kabir. [In Persian].
- Al-Shabi, A. Q. (1955). *Songs of life: Poetry collection of Abu al-Qasim al-Shabi* (1st ed.). Cairo: Dar Misr for Printing. [In Arabic].
- Amiri Far, A., Ghasemzadeh, S. A., & Babak Moein, M. (2020). Analyzing the Quality of Meaning-Making of Phenomena in Mystical Discourse Based on Landowski's Views. *Linguistic Inquiry*. (4), 767-795. [Dor: 20.1001.1.232230811399.11.4.26.1](https://doi.org/10.1001.1.232230811399.11.4.26.1). [In Persian].
- Babak Moein, M. (2017). *Meaning as Lived Experience*. Tehran: Sokhan Publications. [In Persian]
- Babak Moein, M. (2018). The Efficiency of Landowski's Semantic and Interactive Systems in Analyzing Educational Discourses. *Linguistic Inquiry*. (3) (Issue 45). 297-317. [Dor: 20.1001.1.23223081.1397.9.3.9.8](https://doi.org/10.1001.1.23223081.1397.9.3.9.8). [In Persian].
- Babak Moein, M. (2021). *The Lost Dimensions of Meaning in Classical Narrative Semiotics: The Semantic System of Adjustment or Dance in Interaction*. Tehran: Elmī va Farhangī Publications. [In Persian].
- Bagheri, M., Gorji, M., Koupa, F., & Mirzaei, A. (P.). (2023). Exploring the Interaction of Corporeal Romantic Signs in Forough Farrokhzad's Poetry through Landowski's Semiotics. *Journal of Social Linguistics*. 7(1). 4-25. [Doi: 10.30473/JL.2024.68681.1610](https://doi.org/10.30473/JL.2024.68681.1610). [In Persian].
- Barthes, R. (2013). *Empire of signs* (N. Fakouhi, Trans.). Tehran: Nashr-e Ney. [In Persian]
- Boujnah, Z. (2024). The Use of Literary Genres in Algerian Theater: The Sharp Crudeness and Searching for the Sun by Ezzeddine Jalawji as a Model. *Al-Omda in Discourse Analysis and Text Linguistics*. 2(1). 332-347. [In Arabic].
- Farsi, B., & Sayadani, A. (2016). Semiotics of Titles in Naguib Mahfouz's Trilogy. *Journal of Arabic Language and Literature*. (15). 158-182. [Doi: 10.22067/jall.v8i15.49109](https://doi.org/10.22067/jall.v8i15.49109). [In Persian].
- Hosseini Masoum, S. M., Shaeiri, H., & Akbari, M. (2023). Analyzing the Interactions of Narrators in the Tale of Zal and Rudabeh from the Perspective of Landowski's Four Semantic Systems. *Journal of Literary Criticism*. 16(4). 65-108. <http://lcq.modares.ac.ir/article-29-72036-fa.html> [In Persian].

- Jalawji, E. (2022). *Al-Baḥṭh 'an al-Shams* (Searching for the Sun). 1st ed. Algeria: Al-Muntahā Publications. [In Arabic].
- Kanaanī, E. (2017). From the Corporeal System to the Adjustment Interaction: Semiotics of Experience in *A Quiet Romance* by Nader Ebrahimi. *Narratology Journal*. 1(2). 105-127. Dor: 20.1001.1.25886495.1396.1.2.1.0 [In Persian].
- Mohammadi Asl, A. (2020). *Parsons and the Theory of Action*. 1st ed. Tehran: Gol Azin Publications. [In Persian].
- Mohammadzadeh, M., & Babak Moein, M. (2021). Semiotic-Semantic Discourse Analysis of Iranian Body-Writings. *Linguistic Inquiry*, (4). 265-304. Doi: 10.29252/LRR.12.4.9 [In Persian].
- Rasoul-Nia, A., Najafi Ayvaki, A., & Naqavi, S. (2020). A Semio-Semantic Analysis of Discourse in the Novel *Return to Haifa* by Ghassan Kanafani. *Journal of Arabic Language and Literature*. 12(2). 21-35. Doi: 10.22067/jallv12.i2.59942 [In Persian].
- Ritzer, G. (2007). *Sociological Theory in the Contemporary Era*. Translated by Mohsen Salasi. Tehran: Elmi Publications. [In Persian].
- Sajudi, F. (2005). *Semiotics and Literature*. Tehran: Farhang-e Kavosh. [In Persian].
- Shaeiri, H. (2016). *Discourse Semantics and Semiotic Analysis*. Tehran: SAMT. [In Persian].
- Shaeiri, M. (2016). *The Semiotics of Literary Discourse*. Tehran: Tarbiat Modares University Press. [In Persian].
- Shammouri, W. (2021). A Semiotic Approach in the Play *Searching for the Sun* by Ezzeddine Jalawji. *Al-Omda Journal*. 2(1), 244-278. [In Arabic].